

بعضی در صورت تصدیق
پادشاه سارنگی
کرده

ملک بود پس آن تصوف و از همه علمها ضعیف و بی سزا تقیم میداشت که کسی را
هرگز من پیش وی آمدی بر پای خواستی و مشایخ پیش او چون الی الخ و خرا و
بر پای بیخاست و فرست عظیم داشت شیخ الاسلام گفت چون از برای بازگشتن
شیخ ابو عبد الله با خود آمد مسه دست بود در آنجا که وی یکی مکی شیاری
و یکی ابو العز و دیگری ابو نصر ترشیری شیخ آواز داد که ابو العزج وی ز خانه بیرون
دوید و گفتند بیک شیخ گفت چون دانستم ازین خائفانم بیرون شدم چه کنم تر که
گفتند که وی بسفر پیشود وی نه سفر است و نه سفر است و یک است وی آراست
که خلفه کرد وی در نشیند و وی از و میگوید من گفتم که از بارین سخن آن وقت
بگفتی تا این همه و شیخ و سفر سود آمدی لیکن خرقانی دای بایست دین یعنی سفر
من برای آن بود شیخ ابو الحسن بشری **رحمه الله** شیخ الاسلام گفت
که وی از پیران ملت ازین مشایخ که من دیدم سه تن مه بودند خرقانی و طایف و شیخ
جاسوس القلوب بودند و ابو الحسن بشری وی گفته بود در روایات صوفی بود و شیخ
بنیاد ریدیع بود چنانکه وی بایست دید و سخن جامع از ایشان بازمانده گفت مشایخ حرم
دیده بود چون شیخ سروان و سرگی و ابو الحسن جهمم و ابو بکر طوسی و ابو عمیر
بجید و دیگر مشایخ وقت و شاکرد ابو عبد الله خفیف بود و خصمی و عوزی و ابو ذریع
طبری را دیده بود **کا** ابو الفضر بشری **رحمه الله** شیخ الاسلام گفت که وی
مردی بزم بود و در ایام من بوده است اما نه باقیه پدید من بوده مر او بی زور و من

بکره موخده و سکون شین
محمد و کبریا و الله سستی
بکسرتی مملو و سکون
جیم و کسر او محمد
بیش شرف بود ندیده گار

نعم با وسعیده و سکون
سین و کس تا در شاه تو با

بی

قره

خورد بوده امروز آدینه مرا پله پیش پیران بردی تا داشت لیسوس فرود آورد
و پیش ابو الفضر بردی و وی هنر در مسجد بودی زیرا که وی ز ملاستی بوده
و پدر من هم اما شیخ ابو الحسن نیتسه سا و و برادر وی شیخ ابو محمد سخا و مان
و پیران کا کا ابو الفضر بودند و پیران روشن و با نعرهای عظیم بودند و همه
سربلین ابو الفضر چنان بودند که ایشان را نعرهای عظیم بود و هر دو از وی حکایت
کا احمد سنبل و برادر وی محمد حوید **رحمهما الله** شیخ الاسلام گفت که
احمد سنبل به انبیا خورد بود محمد حوید باطن نیکوتر داشت و پدر وی بالکتر
بود در ظاهر و نام تروی و زوایش بود عیانت و خداوند کرامات و ولایت و غیر
کار من دوری بود **بو منصور محمد الاضارعی رحمه الله** شیخ بود شیخ الاسلام
و سر پیشترت حرم عقین و خدمت ابوالمظفر نیز مذی کرده بود شیخ الاسلام
گفت که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که این همه بگری و کرد بگفتی و چون پدید خداید
شیخ الاسلام گفت که من هفتاد و نود سال علم آموختم و بوستم و شیخ نزد
دراعتقاد در اول آن همه از پدر خود آموخته بود و لیکن فرا بود صادق و شیخی
و با و بع کس آنچنان نتوانستی بود و نتوانستی و زدی که وی و هند شیخ الاسلام
گفت که پدر من در من سزی داشت عظیم مرا گفته بود که عبد الله چند کوی خضیل
عیاض و ابیاهیم اد هنر و بی سزا خرابی دیده بود اما ما من می گفت اما می گفت هر دو
تقیه می کنم راسته یاد شیخ الاسلام گفته که پدر من و زنجری و وقت صافی

بعضی از شیخ و کس تا در شاه
ذبح حرم